یادداشت

فائزه توکلی

تعزیه در تاریخ ایران

بیانی شکوهمند از دردهای جامعه

نمودهای اجتماعی خاصه نمودهای ذوقی و آیینی و سنتی که بر نیاز معنوی توده مردم استوار می‌شوند و مورد حمایت بی‌دریغ توده قرار می‌گیرند، بیش از هر چیز از نظر تاریخ اجتماعی حائز اهمیتند، زیرا شرایط و اوضاع و احوال خاصی باید وجود داشته باشد که موجبات تکوین، تکمیل و تحولات پایدار آن نمود را فراهم کند و تعزیه نیز در همین شمار است.

معنا و مفهوم تعزیه

معنی لغوی تعزیه با معنی اصطلاحی آن متفاوت است. تعزیه در لغت به معنی سوگواری و عزاداری و برپا داشتن یادبود عزیزان درگذشته است لیکن در اصطلاح به نوعی نمایش مذهبی با آداب و رسوم و سنت‌هایی خاص اطلاق می‌شود، برخلاف معنی لغوی آن غم‌انگیز بودن شرط ضمنی آن نیست و ممکن است گاهی خنده‌آور و شادی‌بخش نیز باشد.

تعزیه در تاریخ ایران

از قرن‌های اول و دوم اسلامی، رسم تعزیه‌داری و سوگواری و گریستن بر مرگ شهیدان و دین در ایران رایج بوده است. در دوران حاکمیت علویان طبرستان، مردم طبرستان بعد از قیام حسین‌بن زید علوی امام شیعه زیدیه طوق محبت علی و آل‌علی را بر گردن خلوص خود نهادند. آل‌بویه در دوران تسلط بر بغداد زیر نظر خلیفه عباسی و فقهای سنتی‌مذهب، مردم را به عزاداری در نخستین دهه محرم وادار می‌کردند.

عزاداری آل‌بویه در جهت خارجی، هدفی فوری داشت که عبارت از تعارض با قدرت و حاکمیت موجود جامعه بود. مرقد حضرت امام حسین (ع) که در میدان نبرد واقع شده کمی بعد از زمان شهادت او به صورت زیارتگاه زوار درآمد و نوحه‌خوانی سر مزار آن حضرت معمول شد. متوکل خلیفه عباسی برای مقابله با شور و علاقه مردم که آن را مخالف مصالح سیاسی خود می‌دانست در سال ۲۳۶ه‍ ق دستور داد قبر امام حسین را خراب کنند اما متوکل نتوانست مراسم عزاداری ماه محرم شیعیان را از بین ببرد.

لازم به ذکر است که در دوران تاریخ میانه، نوعی تاریخ‌نویسی مرسوم بوده به نام «مقتل‌نویسی» که در این تواریخ مصائبی را که بر خاندان حسین(ع) رفته بود می‌نگاشتند و در قرن ششم کتابی به نام مقتل‌الحسین که نویسنده آن، خوارزمی است نوشته شد اما گسترش تعزیه در ایران مدیون کتاب «روضه‌الشهدا» است. این کتاب که در قرن نهم هجری به وسیله ملاحسین واعظ‌کاشفی تدوین شد، واقعه غم‌انگیز کربلا و حوادث وابسته به آن را به رشته تحریر درآورد. این کتاب در مجالس دینی توسط کسانی که صوتی خوش و لحنی سوزناک و غم‌انگیز داشتند مورد استفاده قرار گرفت. اما نخستین کسی که با لحنی غم‌انگیز و خوش آن را خوانده، خود مولف بوده است. «... ملاحسین در زمان حکومت سلطان حسین بایقرا به هرات مقر حکومت رفت و به حضور شاه بار یافت، صدای خوش و مطبوع کاشفی بر شاه خوش آمد و مورد احترام قرار گرفت.»

در دوره صفویه که دین رسمی ایران تشیع اعلام شد و با توجه به حمایت حکومت از این مذهب و علاقه باطنی و قلبی مردم به خاندان علی(ع) روضه‌خوانی ارج و قربی دیگر گرفت، شاه اسماعیل صفوی شعر در فضایل حضرت علی(ع) و امام حسین(ع) می‌سرود و از آن برای بسیج و برانگیختن نیروهای انسانی در راه رسیدن به مقاصد اجتماعی و ملی خود کمک گرفت. بخشی از اشعار او در زیر می‌آید:

«از ازل آن شه بود سلطان ما
پیر ما، مرشد ما، یوخان ما
ما به قربانش رویم از جان و دل
چون کلام شه بود ایمان ما
مرگبار است بر حود و بر مورد
تیر آن حرفی که شد برهان ما»

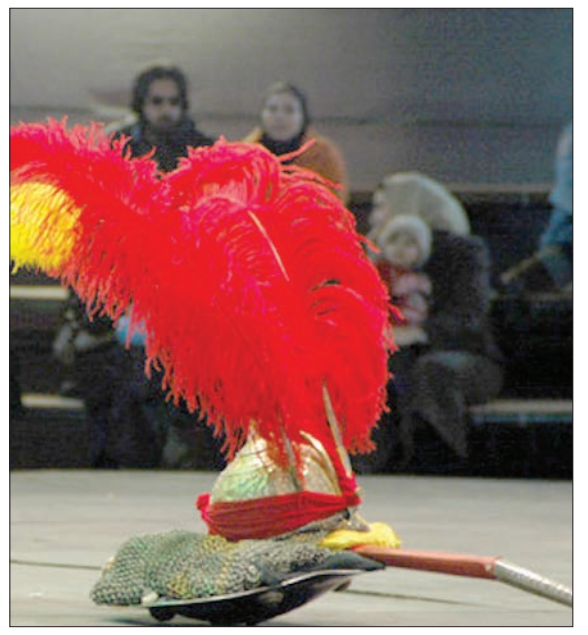

در این دوران مراسم روضه‌خوانی و عزاداری جنبه تشریفاتی و رسمی به خود گرفت و با مراسمی دیگر همراه شد؛ مراسمی که کم‌کم راه را برای تجلی هنر ملی و مذهبی تعزیه هموار کرد که از آن جمله سینه‌زنی و نوحه و ندبه ضمن روضه‌خوانی و به راه افتادن دستجات برای سینه زدن در کوی و برزن و بالاخره حرکت دادن و با خود حمل کردن علائم مختلف چون علم و کتل و اسب و نعش و طبل بود و چون آبادی‌های ایران دارای محلات مختلف بود و هر محله، بزرگی داشت. در این زمینه نیز میان سران رقابت وجود داشت و هر یک از آنان می‌کوشیدند عزاداری محل‌شان از سایر محلات پرجلال‌تر و پررونق‌تر باشد و این امر اختصاص به ۱۰ روز اول ماه محرم یافت.

لازم به ذکر است که از این دوران به بعد گروهی از عالمان دین به نهی از تقلید و شبیه‌سازی، حرمت موسیقی و منع راه انداختن دسته و به سر و سینه زدن پرداختند و آن را مجاز نمی‌شمردند تا زمانی که در دوران قاجار این امر تعدیل شد.

در دوران قاجار نیز سنت تعزیه و نشان دادن وقایع روز از زمان آغامحمدخان قاجار رو به توسعه نهاد و نخستین حکم معروف به «شبیه‌خوانی» توسط میرزا ابوالقاسم‌بن حسن گیلانی معروف به فاضل قمی متوفی ۱۲۳۱ ه‍ق که از بزرگ‌ترین مجتهدین و علما و فقهای امامیه در دوره قاجاریه است، صادر شد. وی که بر آغا محمدخان قاجار و فتحعلی شاه نفوذ معنوی داشت نظر داد که شبیه‌خوانی نه تنها حرام نیست و جایز است بلکه از اعظم مجاهدات است. در دوران قاجار در واقع تعزیه‌خوانی هم از نظر محتوا و کیفیت و هم از نظر نحوه برگزاری و محل آن به اوج تکامل رسید.

در واقع روندی که تعزیه طی کرد محصول یک تکامل تدریجی و طولانی بود نه حاصل و نتیجه یک نبوغ خلاق و یک فرد معین.

«تعزیه در طول تاریخ بیانی شکوهمند از دردهای بیرونی و درونی جامعه در برابر ظلم و جور حکام بوده است.»

*کارشناس ارشد پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

منابع:

۱- همایونی، صادق، تعزیه در ایران، انتشارات نوید شیراز، شیراز ۱۳۶۸، ص ۴۵
۲- محجوب، محمدجعفر، نشریه شماره ۳، سال ۱۳۴۶، ص ۱
۳- چلکوفسکی، پیتر، نمایش دینی به سوی نمایش ملی، ص ۴
۴- طباطبایی، محیط، پیدایش و گسترش سوگواری، روزنامه اطلاعات
۵- شعبانی، عزیز، شناسایی موسیقی ایران، تهران، ۱۳۵۲، ص ۲۷
۶- بکتاش، مایل، تعزیه و فلسفه آن، شیراز، ۱۳۵۵، ص ۱۵

نگاهی به کارنامه شهید اندرزگو

چریک همیشه فراری

نیلگون دریایی

سیدعلی فرزند سیداسدالله گودرزی درسال ۱۳۱۸ شمسی در تهران دیده به جهان گشود. پدرش بنا بود و در بازارچه گمرک تهران حوالی میدان شوش و پایین خیابان صفاری منزل داشت. او پس از ورشکستگی به خرده‌فروشی رو آورد و در همان حوالی میدان شوش به کار و کسب پرداخت. او دارای چهار فرزند پسر و سه فرزند دختر بود که سیدعلی آخرین‌شان بود. سیدعلی تحصیلات ابتدایی را در دبستان فرخی گذراند. او که از ۱۲سالگی در چهارسوق بزرگ بازار تهران نجاری را پیشه خود ساخته بود در اطراف بازار آهنگرها نزد صادق امانی عربی آموخت. پس از آن به تحصیل در حوزه پرداخت. در مسجد قندی نزد بروجردی طی سه سال دروس مقدماتی را فراگرفت و نزد میرزاعلی‌اصغر مرندی نیز به تلمذ پرداخت. در این مدت جامع‌المقدمات، تحف‌العقول، نهج‌البلاغه، فقه، اصول و... را فراگرفت. پس از آن بنا بر شرایطی که بعد از اعدام انقلابی حسنعلی منصور برای او فراهم شد ابتدا مدتی به قم رفت و پس از مدت‌زمانی راهی نجف شد و پس از بازگشت از عراق دوباره در حوزه علمیه قم مشغول به تحصیل شد. در این مدت نزد آیت‌الله مشکینی و مکارم‌شیرازی از درس تفسیر و اخلاق بهره برد و نزد دوزدوزانی قوانین و لمعه آموخت. سیدعلی اندرزگو که با نام شیخ عباس تهرانی در حوزه علمیه قم اقامت داشت پس از شناسایی توسط ساواک از لباس روحانیت خارج شد و به چیذر تهران آمد. در تهران در مدرسه‌ای که توسط سیدعلی‌اصغر هاشمی تاسیس شده بود به خواندن دروس حوزوی ادامه داد. در مشهد در درس ادیب نیشابوری حاضر شد و درست پنج سال از او بهره برد. در حسینیه اصفهانی‌ها در بازار سرشور در درس موسوی شرکت کرده و به برخی طلبه‌ها نیز درس عربی داد. او به آثار دکتر علی شریعتی علاقه‌مند بود و از سایر کتاب‌های سیاسی و مذهبی هم بهره برد. ساواک ۲۳ کارتن از کتاب‌های او را ضبط کرد که تعدادی از آنها کتب خطی و قدیمی بودند.

آغاز راه

سیدعلی ۱۳سال بیشتر نداشت که ذهنش معطوف مسائل اجتماعی، سیاسی شد و توسط سیدحسین اندرزگو برادر بزرگ‌تر به گروه حاج‌صادق امانی پیوست. در دوران شکل‌گیری شخصیت او، کشور دستخوش حوادث بسیار بود که جنبش ملی شدن نفت، تغییر دولت‌ها، حکومت نظامی مکرر در تهران، ترور شاه، هژیر، رزم‌آرا، فاطمی، اعدام امامی، تبعید و بازگشت آیت‌الله کاشانی، میتینگ‌های مکرر آیت‌الله کاشانی و فداییان اسلام، تعطیلی بازار تهران و نقش بازاریان در این حرکت‌ها را می‌توان از آن جمله برشمرد. اندرزگو با این جریانات در اندیشه مسائل اجتماعی و درک علل مشکلات مردم بود. یک بار برادرش بعد از جست‌وجوهایی بسیار او را که دوباره چند روزی از چشم همه پنهان شده بود، پیدا کرد و دست او را گرفت. ولی برخلاف انتظار شنید که سیدعلی فریاد می‌زند و می‌گوید: ولم کن، این چه مملکتی است؟ این چه زندگی است؟ این چه شاهی است؟ و در خیابان داد می‌زد: اصلاً این مملکت، مملکت نیست، آدم دارد خفه می‌شود و نمی‌تواند حرفی بزند. سال‌های ۱۳۲۰ تا ۱۳۳۳ شمسی یکی از بحرانی‌ترین دوران‌های تاریخ ایران محسوب می‌شود. این دهه پرآشوب و پرتحول، با آغاز جنگ جهانی دوم، حمله متفقین به ایران، خروج رضاشاه از کشور و کودتای ۱۳۳۲ شمسی همراه بود. در سراسر این دوران احزاب، جمعیت‌ها و حرکت‌های سیاسی و اجتماعی بسیاری پدید آمد که چندی بعد فروکش کرد. خیزش احزاب کمونیستی (حزب توده ۱۳۲۰ شمسی) و دیگر احزاب، احیا و رشد جریان‌های مذهبی و سیاسی و ظهور و گسترش جنبش ملی‌گرایانه ضداستعماری در ایران بیانگر فقدان ثبات و آرامش در این دوران بود. حوادث مختلف این دهه که شمه‌ای از آنها در بالا نقل شد مضاف بر واقعه اشغال ایران، ظهور حکومت‌های خودمختار محلی در کردستان و آذربایجان، مساله نفت جنوب و دخالت انگلیس و نیز قضیه نفت شمال و دخالت شوروی و امریکا، همچنین تحولات سیاسی در سطح منطقه مانند شکل‌گیری کشور اسرائیل، تحرکات وسیع اخوان‌المسلمین در مصر و... همگی از ایجاد ثبات و آرامش در کشور جلوگیری می‌کرد و وضعیت جامعه به گونه‌ای بود که به برقراری آرامش و مهار اوضاع سخت نیاز داشت. در واقع کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ نقطه پایانی برای همه جریانات سیاسی، اجتماعی و مذهبی این دهه بود. بعد از کودتا آیت‌الله کاشانی از سیاست کنار رفت، فداییان اسلام تحت تعقیب و محاکمه قرار گرفتند و حزب توده نیز مجبور به پذیرش مهاجرت کادر نخبه خود به خارج از کشور شد. در سال‌های ۱۳۳۱- ۱۳۳۰ همه نیروها و جریان‌های سیاسی و اجتماعی آزموده شدند و ارزش هر حرکت و جریانی در جامعه روشن شد. توده عظیم مردم احساس تنهایی می‌کردند. حزب توده صداقت و شهامت را فرو گذاشت و به سیاسی‌کاری و تذبذب روی آورد که موضع خود را به وضوح اعلام نکرد. جبهه ملی نیز گروهی یکدست نبود و در برابر ورود هر عنصر جدید در عرصه سیاست، حرکتی پیش‌بینی شده و سنجیده انجام نمی‌داد و از قواعد و اصول سیاسی ثابتی پیروی نمی‌کرد. میان فداییان اسلام و متحدان سابق آنان بر سر اجرای احکام اسلامی اختلاف ایجاد شد به طوری که رهبر فداییان اسلام (نواب صفوی) و یاران وی در زندان گرفتار شدند. دخالت‌های انگلیس و امریکا روز به روز فزونی گرفت. آنها با سیاست‌های اقتصادی و دیپلماسی خود حرکت مصدق را تضعیف کردند و به اعمال نفوذ در سیاست غیررسمی و رسمی ایران پرداختند. شاه و دربار هم با خشنودی از این وضعیت بحرانی با شگردهای مختلف درصدد بهره‌برداری سیاسی برآمدند و سرانجام نیز پیروز شدند. رشد محافل و گروه‌های فرودست جامعه که ملعبه دست دربار، شاه و سایر قدرت‌های خارجی بودند بر اوضاع تاسف‌بار جامعه می‌افزود. شعارهای مردم‌گرایانه حزب توده چاره‌ای نکرد و حتی سیاست‌بازی‌های سران حزب بر گره‌های کلاف سردرگم سیاست جامعه ایران افزود و در نهایت مردم به جایی رسیدند که از فعالیت سیاسی و اجتماعی سرخورده شدند و به نظاره اتفاقات بسنده کردند. از این رو زمینه‌های وقوع کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ فراهم آمد. (حماسه اندرزگو، ص ۱۱)

سیدعلی در این سال‌ها به تدریج جذب اندیشه‌های فداییان اسلام شد و به این گروه و شخص نواب‌صفوی اظهار علاقه کرد. (همان)

مبارزه مخفی

در این ایام است که سیدعلی روش مبارزه مخفیانه را پیش می‌گیرد و با نواب‌صفوی و بقیه دوستانش همکاری می‌کند. (سروش، ص ۴۲) احتمالاً او از طریق صادق امانی با گروه فداییان اسلام و اندیشه‌های آنان آشنا شده بود. در این ایام سیدعلی ۱۶ساله بود. این سن سرآغاز فعالیت‌های منظم و مستمر سیاسی وی محسوب می‌شود که مقارن با پیوستن او به هیات حاج‌صادق امانی بوده است. به تعبیر دیگر تا وقتی که او به هیات مزبور نرفته بود فعالیت سیاسی نداشت. (همان، ص ۴۳)

شهادت نواب‌صفوی در سال ۱۳۳۵ تسلط همه‌جانبه، سیاسی و اقتصادی امریکا، انگلیس و سایر دول بر شئون جامعه، عضویت در پیمان بغداد، به وجود آمدن تشکیلات جدیدی به نام ساواک و فروپاشی تشکیلات، احزاب و مجامع سیاسی فعال دهه ۲۰ همگی در پیچیدگی فعالیت گروه‌های مبارز آن دهه موثر بود. همچنین تحولات سریع و وسیع اقتصادی دهه ۳۰ که تغییر ساختاری اقتصاد ملی کشور و وابستگی آن به بازارهای جهانی و نفت را فراهم کرد و عامل تبدیل ساختار اقتصاد ایران از کشوری با مناسبات تولیدی سنتی به مناسبات اقتصادی جدید شد، سبب بروز تغییر در قشربندی اجتماعی جامعه ایران نیز شد. از این رو در آستانه دهه ۴۰، جامعه ایران علاوه بر تحولات سیاسی و اجتماعی با تغییرات ساختاری در اقتصاد روبه‌رو شد اما بیشتر شدن مقاومت اقشار مختلف در مقابل این تغییرات، آنها را در برابر رژیم شاه قرار می‌داد، زیرا آنان به تجربه دریافته بودند عامل مسلط در سیاست داخلی و خارجی ایران، کشورهای غربی هستند و شاه مجری سیاست‌هایی منطبق با خواست‌های دولت‌های غربی است. (حماسه اندرزگو، ص ۱۴)

در دهه ۳۰، پس از آنکه جریان‌های مطرح و عمده یا به بن‌بست رسیدند یا به بن‌بست کشانده شدند، واکنش‌هایی در برابر وضع موجود (رژیم کودتا و دیکتاتوری دهه ۳۰) صورت گرفت که ظهور نهضت مقاومت ملی که از چهره‌های متفاوتی تشکیل شده بود، تا پیدایش کانون‌های مخالف رژیم پهلوی در خارج از کشور که عمدتاً از چهره‌های فراری حزب توده بودند، ظهور جبهه ملی دوم که مخالفت‌هایی با شاه ابراز می‌کرد، از جمله آنهاست. (حماسه اندرزگو، ص ۱۷)

این جریان‌ها و نهضت‌ها، مخالفان اسم و رسم‌داری بودند که علناً کار مبارزاتی یا سیاسی را پی می‌گرفتند ولی در این میان جریان‌هایی هم وجود داشتند که در عرصه فعالیت‌های سیاسی نمود بارزی نداشتند. این کانون‌ها و محافل، همان دستجات و هیات‌های محلات شهرها بودند که با حفظ کارکردهای خود در مراسم عزاداری دهه‌های محرم و غیره یا جشن و سرورهای مذهبی فعالیت‌های زیادی نشان می‌دادند. البته در این ایام به سبب سلطه رژیم دیکتاتوری و فروپاشی سازمان‌های فعال سیاسی، از جمله نهادهای منسجم و فعال مردمی همین هیات‌ها بودند که جوانان را به خود جلب می‌کردند. از سوی دیگر برخی از اعضای هیات‌ها در بقیه ایام سال در همان مساجد محل زندگی یا کسب و کار خود به تحصیل علوم حوزوی و علوم قرآنی و مذهبی مشغول می‌شدند. بعدها در آغاز دهه ۴۰ برخی از این هیات‌ها تشکل بیشتری پیدا کردند و نام و جمعیت‌های موتلفه اسلامی را بر خود نهادند و فعالیت‌های دیگری همچون حمایت از مبارزه علما علیه شاه و مبارزه مخفی و منفی علیه رژیم را نیز سازمان دادند و سپس در اقدامی سیاسی و نظامی به ترور منصور دست زدند. (همان، ص ۱۸)

ترور منصور

در آستانه دهه ۴۰، گروه‌های مختلفی که در عرصه جامعه فعال بودند و وجه مذهبی و اقتصادی داشتند، در رویارویی روحانیون با رژیم به نفع روحانیت وارد صحنه شدند و از مراجع خود حمایت کردند. افرادی چون سیدعلی اندرزگو جزء آن دسته گروه‌هایی بودند که به مرجعیت حضرت امام پس از وفات آقای بروجردی گرویده و از مدت‌ها قبل ارتباط‌های مداوم با قم و بیت حضرت امام را آغاز کرده بودند. از این رو با شروع حوادث سال‌های ۱۳۴۱ و ۱۳۴۲ فعالانه وارد صحنه مبارزات و حمایت از امام شدند. (همان، ص ۱۹)

در اسفند ۱۳۴۲ کابینه حسنعلی منصور بر سر کار آمد و لایحه کاپیتولاسیون را به تصویب رساند. امام (ره) در ۴ آبان سخنرانی غرایی علیه لایحه ایراد کردند و متعاقباً دستگیر و به ترکیه تبعید شدند. با تبعید امام نهضت حالتی دوگانه یافت؛ بخشی از مبارزان فعال پس از تبعید امام به ترکیه و سپس به عراق، تصمیم به ترک ایران و فعالیت در کنار شخص ایشان گرفتند و مهاجرت کردند، و بدین سان حلقه‌های مبارزان نهضت امام (ره) در خارج از کشور شکل گرفت. بخشی از مبارزان نیز در کشور ماندند و به تداوم نهضت امام(ره) در داخل پرداختند. مساله مهم در داخل کشور، فرآیند تحولی آرام و پنهانی در جمعیتی بود که مرجع تقلید خود (یعنی حضرت امام) را در تبعید می‌دید.

یک شاخه از این جمعیت‌ها که بیشتر تحت نفوذ صادق امانی بود و از دست‌پرورده‌های فکری و اخلاقی وی بودند، با اطلاع حاج مهدی عراقی، آرام‌آرام به سوی اقدامات قهرآمیز گرایش یافتند. هسته این گروه شامل افرادی چون صادق امانی‌همدانی، مهدی ابراهیم‌عراقی، سیدعلی اندرزگو، محمد بخارایی، رضا صفارهرندی و مرتضی نیک‌نژاد می‌شد. این طیف پس از تبعید امام ابتدا خواستار اقدامی جدی علیه رژیم شاه شدند، ولی به درخواست مهدی عراقی و دیگران و به منظور برنامه‌ریزی درازمدت و اقدامات اصولی صبر پیشه کردند. این عده به تدریج پس از تهیه اسلحه و مواد منفجره لازم، به تمرینات نظامی پرداختند. (روزنامه جمهوری اسلامی «پیام شهید»، ۶۴/۷/۲۴، ص ۸)

سیدعلی که در درس میرزا علی‌اصغر هرندی، با شهید صفارهرندی و شهید بخارایی آشنا شده بود با آنان ارتباطی تشکیلاتی برقرار کرد و به عنوان رابط شهیدان؛ بخارایی، صفارهرندی و نیک‌نژاد با شهید صادق امانی وارد عمل شد. (سردار سرافراز...، ص ۱۴) و در شاخه نظامی به فعالیت پرداخت. برای اعدام منصور مسوولیت‌ها تقسیم شد. گروهی مسوولیت شناسایی را بر عهده گرفتند و عده‌ای دست‌اندرکار تهیه ابزار لازم شدند و تعدادی نیز به عنوان مجری حکم الهی[1] تعیین شدند. نقش شهید اندرزگو در این میان، به عنوان ناظر و تمام‌کننده تعیین شد تا اگر گلوله‌های شهید بخارایی به منصور اصابت نکرد، او کار را تمام کند. (همان، ص ۱۵)

در شب قبل از عملیات (۱۷ رمضان برابر با اول بهمن ۱۳۱۶ شمسی) مجریان طرح[2] در منزل شهید صفارهرندی جمع شدند و برای آخرین بار طرح عملیات را مرور کردند و بعد از بررسی وسایل و ابزار و اسلحه‌ها و انتخاب بهترین شیوه و راه‌های فرار و احتمالات موجود قطعنامه‌ای تهیه کردند و نوارهایی را به عنوان انگیزه عمل و وصیتنامه پر کردند که متاسفانه این اسناد پس از دستگیری، به دست ماموران شهربانی افتاد و پس از پیروزی انقلاب اسلامی نیز اثری از آن به دست نیامد. (همان)

میدان بهارستان در ساعت ۱۰ صبح نخستین روز از نخستین فصل پاییز ۱۳۴۳ میزبان حسنعلی منصور برای حضور در مجلس شورای ملی و پنج تن شهدای موتلفه بود. شهید بخارایی کت مخمل راه‌راه بر تن داشت. شهید اندرزگو که شاگرد نجاری بود، لباس نو و اتوکشیده پوشیده بود و کراواتی که شهید حاج صادق امانی برای رد گم کردن به او داده بود به خود آویزان کرده بود. شهید نیک‌نژاد و شهید هرندی لباس عادی داشتند و شهید حاج صادق امانی به عنوان مراقب عملیات در تاکسی منتظر بود. (هفته‌نامه شما، ۷۶/۳/۲۲)

در این هنگام شهید بخارایی یک گلوله به طرف منصور شلیک می‌کند که به شکم منصور می‌خورد و او خم می‌شود و گلوله دوم را به گلوی منصور می‌زند و حنجره را می‌درد. گلوله سوم را که می‌آید به مغز او بزند اسلحه گیر می‌کند و شهید بخارایی فرار می‌کند. (هفته‌نامه شما، ۷۶/۳/۲۲) در این لحظه سیدعلی با مهارتی هر چه تمام‌تر، خود را جلوی ماشین یکی از پلیس‌ها می‌اندازد و ماموران به تصور آنکه او را زیر گرفته‌اند، دستپاچه شده، نظم حرکت‌شان به هم می‌خورد و خودرو منصور گیر می‌کند. (سروش، ۵۹/۵/۱۱) پس از فرار شهید بخارایی، مرتضی نیک‌نژاد برای انحراف افکار ماموران از تعقیب بخارایی، اقدام به تیراندازی هوایی می‌کند که دو گلوله به ناودان مرکز پلیس و یک گلوله هم به شیشه جلوی سمت راست اتومبیل حامل جسد منصور به بیمارستان اصابت می‌کند. ماموران در تعقیب خود موفق می‌شوند شهید بخارایی را که هنگام فرار، روی زمین یخ‌زده می‌لغزد دستگیر کنند. شهید اندرزگو و نیک‌نژاد و هرندی، پس از مشاهده اوضاع طبق قرار با شهید امانی به میدان شوش رفته و اسلحه‌ها را تحویل می‌دهند و مقرر می‌شود تا یک هفته هیچ یک از افراد به خانه نروند و زندگی مخفی داشته باشند. (شهید سرفراز...، ص۱۶) با دستگیری محمد بخارایی سایر مجریان طرح اعدام حسنعلی منصور جز سیدعلی اندرزگو توسط ساواک شناسایی شده و دستگیر می‌شوند. همچنین ماهیت سازمان جدید هیات‌های موتلفه نیز بر آنان مکشوف می‌شود. سیدعلی اندرزگو از آن تاریخ متواری شده و زندگی مخفی را تجربه می‌کند. قیافه‌های گوناگون با اسامی جعلی او در این سال‌ها از بخش‌های پیچیده و پرراز و رمز تاریخ مبارزات ایران است. ساواک با همه سیطره‌اش نمی‌تواند او را شناسایی کرده و دستگیر کند. تنها در ماه‌های پایانی رژیم پهلوی ماموران ساواک رد او را یافته و در کوچه‌های منتهی به خیابان ۱۷ شهریور با او روبه‌رو می‌شوند. شهید اندرزگو در این درگیری به شهادت می‌رسد و پس از سال‌ها دربه‌دری و مبارزه در آستانه پیروزی انقلاب‌اسلامی بر سر آرمان خود جان می‌بازد.

پی‌نوشت‌ها:

۱- در کمیته مرکزی هیات‌های موتلفه اسلامی، فتوا از آیت‌الله میلانی اخذ شده بود.

۲- امانی، بخارایی، نیک‌نژاد، صفارهرندی، اندرزگو

منابع:

۱- مرکز اسناد انقلاب اسلامی، حماسه شهید اندرزگو (براساس اسناد و خاطرات)، تهران: چاپ اول، ۱۳۷۹
۲- مجله سروش (ویژه‌نامه شهید سیدعلی اندرزگو)، سال دوم، شماره ۶۱، ۱۱ مرداد ۱۳۵۹
۳- مرکز بررسی اسناد تاریخی وزارت اطلاعات، یاران امام به روایت اسناد ساواک «سردار سرفراز شهید حجت‌الاسلام والمسلمین سیدعلی اندرزگو» تهران، دی ۱۳۷۷
۴- دوانی، علی، نهضت روحانیون ایران، ج ۱۰، چاپ بنیاد فرهنگی الرضا، ۱۳۵۸
۵- روزنامه جمهوری اسلامی، ۱۳۶۴/۷/۲۴، ش ۱۸۴۹، سال هفتم
۶- هفته‌نامه شما، ۱۳۷۶/۳/۲۲